

کیومرث

در روایت‌های بعد از اسلام

این مقاله براساس پانزده کتاب فارسی و عربی در موضوعات تاریخی، ادبی، جغرافیایی، نجومی و علمی به عنوان نمونه فراهم آمده است تا در ضمن آن، ابتدا نحوه گردآوری روایت‌های اساطیری و سپس نحوه تلفیق آنها را در موضوعی واحد بیازمائیم و تصمیم نهایی را برای روش کار اتخاذ کنیم*.

روایت‌های موجود در این منابع، گاه با ریشه‌های کهن خود همخوانی دارد و گاه دچار دگرگونی‌هایی گشته است. این تغییرات یا در حد تغییر یک نام به نامی دیگر است و یا در جابه‌جایی یک قهرمان و یا یک مکان است به قهرمان و مکانی دیگر و یا در اختلاط با اساطیر سامی است که همه و همه قابل توجه و بررسی است و اصولاً نحوه شکل گرفتن، تغییر شکل دادن و متحول شدن اساطیر را می‌نمایاند.

باید یادآور شد که این مقاله، تنها نمونه‌ای از روی آزمایش است و با کارهای نهایی تفاوت بسیار دارد. چه اولاً شامل همه منابعی که سرانجام برگزیدیم نیست و ثانیاً در تدوین این مقاله چند مورد مراجعه قرار گرفته که بعد به سبب مؤخر بودن و یا جزء بهترین و اساسی‌ترین نبودن آنها، از فهرست منابع ما خارج شده است. دیگر آنکه ضمن کار دانستیم که بسیاری از متن‌های ترجمه شده از عربی دقیق و عاری از خطا نیست. از این رو در برنامه گروه اساطیر، مقابله متن‌های ترجمه شده از عربی با اصل آنها نیز قرار گرفت. این مقاله پیش از تطبیق و تصحیح متن‌های ترجمه شده از عربی فراهم آمده و طبعاً خالی از سهو مترجمان نیست.

باید در نظر داشت که هدف از این مقاله - همچنان که در کل کار - تنها گردآوری روایت‌های موجود اساطیر ایرانی تا اسکندر در متون بعد از اسلام تا قرن هفتم هجری و دسته‌بندی آنها از نظر موضوع مورد نظر بوده است و تا حد امکان هیچگونه تجزیه و تحلیل و یا برتری دادن و صحنه‌گذاردن یک روایت به روایت دیگر در آن به عمل نیامده است تا زمینه‌ای باشد برای هرنوع تحقیق و تجربه و تحلیل در زمینه اساطیر ایران برای محققان دیگر.

باید یادآور شد که طرز تقسیم‌بندی مطالب و شماره‌گذاری آنها در پیوند با طرح بزرگ کار مورد نظر بوده است.

* طرح تدوین فرهنگ اساطیر ایران در سال ۱۳۵۲ به پیشنهاد آقای دکتر مهرداد بهار به تصویب هیأت امنای فرهنگستانها رسیده بود و گروهی به همین نام در فرهنگستان ادب و هنر به این امر اشتغال داشتند - که بخش بعد از اسلام آن نیز به عهده اینجانب بود - بعد از انقلاب این طرح متوقف گردید و کارهایی نیمه‌تمام و پراکنده باقی ماند که اگر بعضی از آنها هم بعدها سرانجامی یافت، به همت و پشتکار فردی محققان بود اما متأسفانه کلیت آن طرح بزرگ و بسیار مفید هرگز صورت تحقق به خود نگرفت. این مقاله در ارتباط با آن طرح فراهم شده بود.

نام کیومرث به صورتهای زیر در کتابها مضبوط است: کیومرث (۱)، گیومرث (۲)، کپومرث (۳)، کیومرد (۴)، کیومرت (۵) و این معانی برای این نام آورده شده است: زنده و گویا (۶)، زنده گویای میران، حی ناطق میت (۷)، زنده گویای میرا (۸)، زنده گویای مرده (۹) و شخص زنده (۱۰) نام آدم نیز به او نسبت داده شده است. گویند کیومرث از آن پس که فرمانروای هفت اقلیم شد، نام آدم گرفت (۱۱). در روایتی چنین آمده است که چون کیومرث در آخر عمر جباری پیشه کرد، نام آدم گرفت و گفت هر که مرا به جز این نام بخواند، گردنش بزنم (۱۲). نام کیومرث به یونانی ایلوروس است (۱۳).

کیومرث لقب گیل شاه (۱۴) یا ملک الطین (۱۵) دارد. سبب نامیدن او به گیل شاه چند گونه تعبیر شده است. بعضی گفته اند از این رو گیل شاه خوانندش زیرا که از گیل آفریده شده بود (۱۶) و بر گیل پادشاهی می کرد (۱۷). بعضی گیل شاه را شاه بزرگ معنی کرده اند (۱۸). لقب دیگر او کوشاه است یعنی پادشاه کوه (۱۹). کوشاه به صورت کوشا (۲۰) نیز آمده است او را گرشاه نیز می خوانند زیرا که جهان ویران بود و او اندر شکاف کوه تنها بود و معنی گر، کود باشد و او را پادشاه کوه خواندند (۲۱). گرشاه، به صورت کرشاه نیز آمده است (۲۲).

در پیدایش کیومرث چند روایت وجود دارد:

اول آنکه حق تعالی اول خلقت مردی آفرید و گاوی (۱). این مرد و گاواندر مرکز بالابین، سه هزار سال بی آفت بماندند و این هزار گانهای حمل و ثور و جوزا بود. پس به زمین اندر سه هزار سال دیگر بی رنج و مکروه بماندند و آن هزاره سرطان و اسد و سنبله بود. پس چون اول هزاره میزان یعنی هزاره هفتم در رسید، خلاف ظاهر گشت. این مرد کیومرث بود (۲).

بنا به روایت دوم، ایزد تعالی عمر دنیا از اول تا آخر دوازده هزار سال نهاد (۳) و عالم سه هزار سال بی آفت بماند بر بالا. آنگاه به پائین فرود آمد و مات سه هزار سال باز بی عیب و آفت بود. سپس اهریمن ظاهر گشت و بدی و خوبی در آمیخت و نخستین جاندارانی که در این وقت آفریده شدند، مردی بود و گاوی که بی آمیزش نر و ماده به وجود آمدند و این مرد همان کیومرث است (۴).

در روایت سوم چنین آمده است که پیش از کیومرث جهان ساکن بود. چون فلک به حرکت درآمد، انسان نخستین در معدل النهار آفریده شد. نیمی از آن به طرف شمال و نیمی به طرف جنوب، و تناسل کرده و اجزای عناصر به سبب کون و فساد به هم مزوج گردید و دنیا معمور و آبادان و کار عالم انتظام یافت (۵).

در روایت چهارم از طریق نجوم گویند که خدای عزوجل دوتن را بیافرید اندر آسمان بی اندوه و آفت و آن اندر سالهای حمل و ثور و جوزا بود پس به زمین آمدند و سه هزار سال بر زمین بودند بی آفت و اندوه و بیماری و این اندر سالهای سرطان و اسد و سنبله بود. پس کیومرث پدید آمد که گویند آدم بود (۶).

بنا به روایت پنجم اول کسی که اورمزد به زمین فرستاد، کیومرث بود. او سه هزار سال استنشاق نسیم کرد و بعد از آن اورمزد او را در قامت سه مرد برآورد (۷).
 در روایت ششم کیومرث و آنکده* جفتش رامشی و مشابه ذکر می کنند که هردو گیاه بودند و از زمین برآمدند (۸) بر صورت مردم. پس خدا به ایشان روح عطا کرد مرقهرمان کردن اهریمن را (۹).
 در روایت هفتم کیومرث از گیل آفریده شده است و جفت او حوا هم از گیل است و خداوند جان و تن هردو به یک وقت و به یک اندازه کرده بود نه پیش و نه پس تا میانشان موافقت باشد (۱۰).
 در روایت هشتم کیومرث از عرق جبین خدا آفریده شد. بدین سان که چون خداوند در امر اهریمن حیران شد پیشانی او عرق کرد. خدا آن عرق را مسح کرد و به کنار ریخت و کیومرث از این عرق پدید آمد (۱۱).

۳۰۱- نخستین مرد

در بعضی روایت ها کیومرث نخستین مرد و مبدأ تناسل بشر است (۱). او و گاوایوداد نخستین آفریدگان جهانند (۲) که هردو بی آمیزش نر و ماده به وجود آمدند (۳). در یک روایت آمده است که هندیان و چینیان و اصناف امم شرق نیز به اولین مرد بودن کیومرث معتقدند (۴). در روایتی از قول مجوس می گویند که بعضی مبداء اول شخص بشر را کیومرث و بعضی زروان کبیر دانسته اند (۵). بر اساس همان روایت اهریمن پیش از صلح با اورمزد، طایفه ای را که در گیتی بودند، هلاک کرد و پس از آن کیومرث پدید آمد (۶). در روایتی دیگر ابتدا خدای عزوجل دوتن را بیافرید اندر آسمان بی اندوه و آفت در سه هزار سال، پس به زمین آمدند. سه هزار سال نیز بی آفت در زمین بودند، پس چون آغاز هزاره هفتم در رسید، پیتاره و بیماری پدید آمد، آنگاه کیومرث پدید آمد که گویند آدم بود (۷). در یک روایت کیومرث پیش از آدم می زیسته (۸) و آدم پسر کیومرث است و آدم همان میشی است که از خون کیومرث به مانند گیاهی روئیده است (۹). روایتی دیگر می گوید: هر چند ایرانیان کیومرث را همان آدم می دانند، اما او پس از طهمورث می زیسته است (۱۰).

در تلیق با اساطیر سامی، کیومرث همان آدم ابوالبشر است (۱۱) که خلق از اوست (۱۲). بعضی او را پسر آدم (۱۳) و بعضی او را نبیره آدم دانسته اند (۱۴)، پسر حام که حام پسر آدم است (۱۵). در روایتی آمده است که آدم را فرزندان بسیار بوده، از آن میان دوتن را برگزید، یکی شیث و یکی کیومرث. شیث را به کارهای آن جهانی برگماشت و به نگاه داشتن دین و کیومرث را بر کارهای این جهان و پادشاهی راندن (۱۶). بعضی گفته اند که کیومرث پسر تنی آدم از حوا بود (۱۷). بعضی گویند از پس آدم، شیث بود و شیث خلیف آدم بود و پس از او انوش بن شیث بود. پس قینان بن انوش بود و این قینان همان کیومرث است (۱۸). در روایت دیگر که کیومرث همان شیث است و نبیره او هم روایت کنند (۱۹).

در بعضی روایت ها، کیومرث را از فرزندان نوح ذکر کرده اند. بعضی او را فرزند چهارم نوح به حساب آورده اند و نسب او را تا نوح بدین ترتیب نوشته اند: امیم بن لاوردبن سام بن نوح (۲۰). در

یک روایت کیومرث، امیم پسر لاوذ پسر ارم پسر سام پسر نوح است (۲۱) و برای اثبات این روایت چنین استدلال کرده اند که چون نخستین کسی از فرزندان نوح که به فارس اقامت گرفت، امیم بود و کیومرث نیز مقیم فارس بود پس این هردویکی هستند (۲۲).
 در ارتباط با نوح سه نام مختلف جامر (۲۳) و عامر (۲۴) و کامر (۲۵) به او نسبت داده اند و او را فرزند یافت و یافت را پسر نوح نوشته اند. براساس یک روایت که در آن کیومرث با نام جامر بن یافت بن نوح مذکور است، چنین آمده است که او خدمت نوح می کرده و به پاس نیکی، نوح او را دعا کرد تا خدا به او عمر دراز و فرمانروایی دائم دهد (۲۶).

۴،۱- نخستین شاه

در بیشتر روایت ها کیومرث نخستین شاه است (۱). او آدم بود که پادشاه شد بر زمین و آب و گیاه و رستنی ها و دیگر چیزی نبود در عالم. این روزگاری سی سال نخستین خورشید و ستاره هرمز اندر بره بودند و ناهید و تیر اندر ماهی بودند و از اول، هر یکی از شرف خود بیرون آمدند و کس نداند کی باز ایستند و کی در جای خویش شوند (۲). در روایت حمزه اصفهانی کیومرث سی سال به زمین و آب و گاو و گیاهان پادشاهی می کند (۳) اما به روایت مجمل او تنها بر زمین و نبات و گاو سلطنت می کند (۴). در هردو روایت بالا این سی سال از هزاره میزان به بعد است و نخستین برج طالع این هزاره سرطان بود که در آن مشتری است و خورشید در حمل و قمر در ثور و زحل در میزان و مریخ در جدی و زهره در حوت و عطارد نیز در حوت است و آغاز حرکت این ستارگان از بروج مذکور در ماه فروردین روز هرمز بود که همان روز نوروز است و از حرکت دورانی فلک شب و روز مشخص می شود. در روایت ابوریحان بیرونی کیومرث در نخستین روز فروردین که نوروز است به شاهی می رسد و این روز جشن او است که به معنای عید است (۵). در روایت شاهنامه نیز چون آفتاب به برج حمل درآمد، کیومرث شاه شد بنا به روایت جانوران همه فرمانبردار کیومرث هستند و بر او نماز می برند و آئین خویش از او فرا می گیرند (۶) و بعد از کشته شدن سیامک نیز دد و مرغ و نخچیر نزد کیومرث می روند و یکسال سوگوار می مانند. در همین روایت، کیومرث سپاهی که برای هوشنگ فراهم می آورد از پری و پلنگ و شیر و گرگ و ببر است (۷). در بعضی روایت ها که با روایات سامی در آمیخته، چنین آمده است که چون از وفات آدم هزار سال تمام شد، مفسدان فرزندان قابیل و نبطی ستم آغاز کردند و یکی از میان بر قوم خود پادشاه کردند نام او سامیارس بود. پس میان ایشان و دیگر فرزندان آدم که صلحاء بودند قتال و مخالفت پیدا شد و فرزندان و متابعان شیث جمع شدند و ملوک گل را که ایشان را ملوک باستانی گویند، اختیار کردند تا شرف فرزندان قابیل و نبطی از ایشان دفع کند. اول کسی از پادشاهان عادل مصلح که برای دفع ظالمان نصب کردند به زبان یونانیان او را ایلیوروس نام بود و دلالت کند که اهل عجم و فارس او را کیومرث می گویند. او اول پادشاه از کلدانیان بود و این جماعت پادشاهان را پیشدادیان هم گویند (۸). در روایتی دیگر آمده است که میان ادریس و نوح هزار و هفتصد سال پادشاهان بودند و اول شاه کیومرث بود (۹). در روایت دیگر که کیومرث پسر آدم است و قینان برادر اوست، کیومرث قینان را مهتر گروه می کند و خود را شاه می خواند (۱۰). در روایت غزالی آمده است که آدم علیه السلام را فرزندان بسیار بود از آن میان دوتن

را برگزید یکی شیت و یکی کیومرث. پس شیت را به کارهای آن جهانی برگماشت به نگاه داشتن دین و کیومرث را بر کارهای این جهان و پادشاهی راندن (۱۱). در روایت کتاب آفرینش و تاریخ نخستین کس که از فرزندان آدم به پادشاهی رسید کیومرث بود (۱۲).

۵۶۱- ویژگی های صوری و معنوی

در همه روایت ها، به حسن صورت و خوب رویی کیومرث اشاراتی هست (۱). او را با چنان هیبت و بالایی وصف می کنند که هر جانوری از انسان و حیوان چون به او می نگرد، بیهوش می افتد (۲). او را دلیرترین و بخردترین فرزند آدم وصف کرده اند (۳) که نبی نیکو دارد (۴) و دارنده فرّه ایزدی است (۵) و به یاری فرّه ایزدی است که چون پسر او بشنگ به دست دیوان کشته می شود، او خیر می یابد (۶) او مؤید است (۷) به کیومرث صفت سیاحی نیز نسبت داده شده (۸) و چنین آمده که او برهنه در عالم سیاحت می کرده است (۹). او با مردان کمتر آمیخته و در کوه پیوسته تنها بسر می برده است (۱۰). او عادل است و خدای را می پرستد و در زراعت و عمارت جهان می کوشد (۱۱). کیومرث در پایان عمر جباری پیشه می کند و به مردان می گوید مرا آدم بخوانید و گرنه گردندان بزمن (۱۲).

۶۰۱- محل اقامت و حکومت

در چند روایت مأوای کیومرث را کوه ذکر کرده اند (۱). در روایتی که شیت پدر بزرگ قینان و قینان همان کیومرث است، چنین آمده است که چون شیت بمرد؛ میان کیومرث و برداران و برادرزادگانش خلاف افتاد، پس کیومرث با فرزندان خود به کوه دماوند رفت و آنجا قرار گرفت سپس بسیار شدند و شهرها و مأواها ساختند (۲). در روایت دیگر آمده است که کیومرث در کوه دماوند نزول کرد و آنجا را تحت تصرف خود آورد تا آنکه کم کم کارش بالا گرت و ملک او روی به وسعت گذاشت (۳). روایت طبری محل اقامت و حکومت کیومرث را کوه دناوند از جبال طبرستان مشرق و فارس ذکر می کند و می نویسد: چون کارش بالا گرفت، پسران خود را گفت تا بابل را گرفتند و مدتی ملک هر اقلیم داشتند و ملک او و فرزندان او به سرزمین و کوهستان مشرق پیوسته و به نظام بود (۴). روایت طبقات ناصری، دارالملک او را زمین بابل می داند (۵) و در چند روایت دیگر مقام او اصطخر ذکر شده است (۶). در یک روایت از طبری، اقامتگاه فرزندان کیومرث مشرق ذکر شده و آمده است که طوفان در اقلیم بابل و نواحی نزدیک آن بوده و به مشرق نرسیده است (۷).

۷۰۱- فرزندان

۱۰۷۰۱- مشی و مشیانه

۱۰۱۰۷۰۱- نام

نام پسر به صورتهای مشی (۱) و میشی (۲) میشه (۳) و مشیبه (۴)، مشر (۵)، شابه (۶)، ماری (۷)، مرد (۸) و ملهی (۹) آمده است و نام دختر به صورتهای مشیانه (۱۰) و مشایه (۱۱) و مشانه (۱۲) و میشانه (۱۳) و میشان (۱۴) و منشایه (۱۵) و ماریه (۱۶) و مارنه (۱۷) و ماریانه (۱۸) و مردانه (۱۹)، ملهیانه (۲۰) و میشی (۲۱) و میشته (۲۲) مذکور است.

در آثار فارسی و تازی سه گونه روایت دربارهٔ پیدایش مشی و مشیانه وجود دارد. بنا به روایت نخستین که طبق روایات کهن است، مشی و مشیانه از نطفهٔ کیومرث پس از مرگ وی پدید آمدند (۲۳). بنا به روایت دوم مشی و مشیانه در زمان حیات کیومرث پدید آمدند و حیات نباتی نداشتند (۲۴). از صورت دیگر روایت نخستین چنان برمی آید که نطفهٔ کیومرث در سی سالگی به سه قسم شد. یک قسم آن به دستور خدای به زمین سپرده شد و قسمتی دیگر را به سروش ملک سپردند و یک ثلث دیگر را شیطان در ربود (۲۵) بنا به روایت نخستین چون کیومرث در گذشت، قطره‌ای منی و یا دو قطره منی از او بر زمین افتاد و از آن یک بوته و یا دو بوته ریواس رست. سپس این بوته یا این دو بوته از جنس گیاه به جنس انسان تحوّل یافت. زن و مردی که مشی و مشیانه از آن بودند (۲۶).

در بعضی روایت‌ها نطفهٔ کیومرث چهل سال در بطن زمین ماند و سپس از آن گیاه روئید، و مشی و مشیانه از آن بوجود آمدند در صورت و قامت همانند (۲۷).

یک روایت جای فروافتادن را کوه دامداد در اصطخر ذکر می‌کند و تبدیل گیاه را به انسان در آغاز ماه نهم و مردم شدن آن را در پایان ماه نهم می‌داند (۲۸).

در روایت بلعمی چنین آمده است که چون کیومرث بمرد، آن آب که از پشت وی بیامد اندر شکاف زمین شد و چهل سال اندر زمین بود از پس چهل سال دو بن پیکر از زمین برآمد که پس از چندی دو درخت گشتند برسان مردم یکی نر و یکی ماده پس حرکت کردند به سوی یکدیگر و از آنها انسان بیامد و از ایشان دو فرزند آمدند که آن دو را مشی و مشیانه خوانند و اسامیان آدم و حوا خوانند (۲۹).

بنا به روایت سوم که نام این دو فرزند اکثراً نه به صورت مشی و مشیانه بلکه به صورتهای ملهی و ملهیانه و ماری و ماریانه ذکر شده، ریشهٔ نباتی ندارند و در زمان حیات کیومرث می‌زیسته‌اند (۳۰).

بر اساس این روایت، چند روایت وجود دارد یکی آنکه ماری پسر کهر کیومرث است و کیومرث او را بر همهٔ فرزندان خود مهتر کرده است (۳۱) و او خلیفت پدر است (۳۲) بنا به این روایت ماری پسر کیومرث و ماریانه دخترش در آخر عمر وی زاده شدند و کیومرث آنها را بر همه مقدم کرد و شاهان از نسل ماری و ماریانه بودند (۳۳). دیگر آنکه کیومرث را دختری بود مارنه نام و پسری بود ماری نام خلیفت بود از پس وی. کیومرث در روز به پایان آمدن شهر بلخ آن دو را به یکدیگر داد (۲۴). در یک روایت دیگر میشی پسر کیومرث در زمان حیات او بدنیا آمد و سیامک پسر میشی و فراوک پسر سیامک و هوشنگ پسر فراوک همه در عهد کیومرث بودند (۳۵).

در یک روایت دیگر میشی دختر فراده نبیرهٔ شاه کیومرث بود که کیومرث او را به زنی به سیامک داد (۳۶). روایتی دیگر که بار وایتهای دیگر متفاوت است و مخلوط با اساطیر سامی است، چنین است: مردم همواره با یکدیگر در نزاع بودند و خوبان به دست بدان ذلیل و اسیر، تا آنکه ملک عادل پیشداد ایشانرا به فردوس که از عدن تا سرندیب است، برد که جایگاه رویدن عود و قرفنل است. مردم در بهشت همواره روزگار خود را به طیب خاطر می‌گذارانند تا آنکه عفریتی که ملک اشرار بود، از ایشان

اطلاع یافت و به جنگ با ایشان پرداخت و پیشداد در بهشت عدن پسری و دختری بیافت که کسی پدر و مادر ایشان را نمی شناخت و آن دو را تربیت کرد و نامشان را میشی و مشیانه گذاشت و بایکدیگر ازدواج نمودند و چون دونفر مذکور خطایی مرتکب شدند، از آنجا بیرونشان کرد. از وقت نزول مردم در بهشت که آغاز تواریخ است تا آنکه عفریت از ایشان آگاه شد، یک سال است و تازمانی که میشی و میشنه یافت شدند، دو سال و تا زناشویی این دونفر، چهل و یک سال می شود و تا زمان هلاکت آنها، سی سال و تا زمان هلاکت پیشداد، نود و نه سال (۳۷).

۱،۷،۷۱ - فرزندان مشی و مشیانه

در چگونگی زندگی و تناسل مشی و مشیانه چند روایت وجود دارد: یکی آنکه آن دو پس از پنجاه سال با یکدیگر ازدواج کردند و فرزندان زادند (۳۸) بدین سان که مشی و مشیانه پنجاه سال بی نیاز از خوردن بودند و دور از غم به سر می بردند تا آنکه اهریمن به صورت پیرمردی بر آنان ظاهر شد و آنها را به خوردن میوه های درختان و نوشیدن شراب واداشت. مشی و مشیانه از آن پس در رنج و بلا افتادند و حرص در آنها راه یافت و بایکدیگر همبستر شدند و از آنان طفلی پدید آمد که از بسیاری حرص او را خوردند. سپس خدا در دل آنها مهربانی آفرید و پس از آن شش شکم یگر زاییدند (۳۹). در روایت دیگر پنجاه سال بعد از جفت گشتن مشی و مشیانه فرزند زادند (۴۰). بر اساس روایتی دیگر چون هفتاد سال بگذشت، از ایشان فرزندی زاد (۴۱). پس از آن هیجده فرزند دختر و پسر در مدت پنجاه سال دنیا آوردند (۴۲). در روایت طبری مشی پسر کیومرث و میشان دختر او تزویج می کنند و از آنان سیامک و سیامی متولد می شوند (۴۳). در روایت بلعمی هم سیامک از ماریه و ماری زاده می شود (۴۴). در روایت طبقات ناصری نیز سیامک از میشی پسر کیومرث متولد می شود (۴۵). در روایتی دیگر از بلعمی که به نقل از خداینامه بهرام المؤید است هوشنگ از مشی و مشیانه زاده می شود (۴۶). در روایت دیگری از همان کتاب میشی نبیره شاه کیومرث است و او به زنی به سیامک پسر کیومرث داده می شود و از آن دو هوشنگ به دنیا می آید (۴۷).

۲،۷،۷۱ - سیامک*

۱،۲،۷،۷۱ - نسبت سیامک

در بعضی روایت ها کیومرث یک پسر دارد که نام او سیامک است و در چند روایت دیگر این پسر بشنگ نام دارد (۴۸). در بعضی روایتها سیامک پسر مشی و مشیانه است (۴۹) و خواهری هم با نام سیامی دارد (۵۰). در روایت مروج الذهب، سیامک پسر برزئق و پرنیق پسر کیومرث است (۵۱). در روایت طبری سیامک همان انوش پدربندان است (۵۲).

۲،۲،۷،۷۱ - ویژگیهای سیامک

سیامک مردی بود بیدار و هنر (۵۳) و نامجوی و فرخنده (۵۴). مدام در نزد کیومرث بود و هر چه او می گفت، فرا می گرفت (۵۵) و کیومرث او را چون جان دوست می داشت (۵۶).

* - رجوع کنید به داستان بشنگ و شباهش به داستان سیامک.

سیامک چون با خواهرش سیامی تزویج کرد از آنها افرواک و دیس و براست و اجرب و اوراش آمدند که پسران او بودند و افری و دذی و بری و اوراشی که دخترانش بودند. گویند همه زمین هفت اقلیم است و سرزمین بابل و خشکی و دریا که مردم بدانجا رسند یک اقلیم است و مردمش فرزندان افرواک پسر سیامک و اعقاب آنهایند و شش اقلیم دیگر از خشکی و دریا که بدان نتوان رسید مردمش از نسل دیگر پسران و دختران سیامکند (۵۷).

در روایت بلعمی هوشنگ فرزند سیامک و میشی است و میشی دختر فراهده نبیره کیومرث است (۵۸) در روایت طبری هوشنگ نوه سیامک است و پدر او فرواک پسر سیامک و افری دختر سیامک است (۵۹). در روایت شاهنامه هوشنگ پسر سیامک ذکر شده (۶۰).

۴۰۲۰۷۰۱ - داستان مار و خروس و آیین چراغ افروختن بر سر نوزاد

چون سیامک از ماری و ماریه متولد شد، کیومرث دستور داد که او را در خانه ای پیروزانند که خروسی سپید با ماکیان در آن خانه باشند تا دیوان نتوانند به او گزند برسانند. دیوان نیز چون دانسته بودند که او پدر ملوک ایران خواهد بود، ماری بگرفتند و به خانه ای که سیامک در آن پرورش می یافت، افکندند پس آن خروس سپید بانگ بی هنگام کرد چون نگریستند مار را یافتند و او را کشتند. کیومرث چون آگاه شد، گفت چرا چراغ به بالین او ندارید که فرزندی که از مادر بزاید هر چه روشنایی بیشتر ببیند زیر کتر باشد و در تاریکی ابله و بی خرد و یافه گوی شود. از اینجا چراغ افروختن را در تربیت اطفال نسبت گرفته اند (۶۱).

۵۰۲۰۷۰۱ - کشتن دیوان سیامک را

در روایت شاهنامه چنین آمده است که اهریمن چشم می داشت که سیامک بزرگ شود و او را فرزندی بود چون گرگ سترگ. فرزند اهریمن که خروزان نام او بود سپاهی جمع کرد و به قصد سیامک براه افتاد. سروش چون پری پلنگینه پوشی نزد کیومرث آمد و او را از قصد دیوان آگاهاند پس سیامک درحالی که جوشنی از پوست پلنگ برتن داشت، به جنگ او آمد و لباس ازتن بدرآورد، برهنه تن با او کشتی گرفت. دیوچنگی بزد و او را زخم کرد و آنگاه با چنگال کمرگاه او را چاک زد و کشت (۶۲). در روایت بلعمی آمده است که کیومرث چون میشی دختر فراهده را به زنی به سیامک داد و هوشنگ زاده شد، روزی به راه سیامک دیوان و پریان درآمدند و سیامک با ایشان حرب کرد و آنها را هزیمت داد و خود خسته به خانه بازآمد. کیومرث از نالانی او غمین شد و دانست که مرگ سیامک نزدیک گشته است. پس سیامک هوشنگ فرزند خود را به زینهار خدای به کیومرث سپرد تا او را بزرگ کند و کین او از دیوان بازگیرد. پس چون سیامک بمرد، کیومرث او را به کوه بلخ برآن کرانه شهر که مرز روی گویند ستودانی کرد و آنجاش بنهاد و چون دیوان قصد بردن کالبد سیامک را کردند تا به او بدی کنند، کیومرث سپاهی بساخت و به یاری هوشنگ کین سیامک بازخواست (۶۳).

۶۰۲۰۷۰۱ - سوگواری کیومرث

چون سیامک به دست خروزان دیو کشته شد، خروشی از لشکر برآمد و همه بر در شهریار صف

کشیدند جامه‌ها پیروزه رنگ کردند و گریستند. دد و مرغ و نخجیر هم ویله کنان سوی کوه رفتند و سالی چنین سوگواری ماندند (۶۴).

۷،۲،۷،۱- اسم اعظم (نام برتر خدا)

چون کیومرث یکسال سوگوار ماند پس سروش، پیامی از جانب کردگار برای او آورد که به فرمان من سپاه بساز و به کین خواهی سیامک برو. کئی نامور نام برترین یزدان را بخواند و به کین خواهی سیامک شتافت (۶۵).

۳،۷،۱- بشنک*

در بعضی روایتها، به جای سیامک، کیومرث را پسری بود همچون خود او مردانه، بشنک نام. این پسر همیشه بر کوهها بودی و خدای را پرستیدی. گاه کیومرث به دیدار او می رفت و گاه او به دیدار پدر می شتافت پس گروهی از دیوان که به دست کیومرث هزیمت شده بودند، بشنک را تنها بر کوه دیدند و تدبیر هلاکش کردند. چون بشنک سر بر سجده نهاد، یک پاره سنگ از کوه برکنندند و بر سر او زدند و هلاکش کردند. کیومرث از آنجا که فرآیزدی داشت، دلش را غم گرفت بی آنکه بداند از چیست. برخاست تا نزد فرزندش (۶۶).

۱،۴،۷،۱- داستان جُغد

کیومرث پیوسته از خوردنی هایی که دیگر فرزندانش برای او می بردند، بهری برای بشنک می برد. این بار نیز بسیار چیزها باخود داشت. چون به راه خواست همی شد، جُغدی پیش او آمد و به راه نشست و چند بار بانگ کرد به سهم. کیومرث گفت ای مرغ اگر خبر خیر است خجسته فال مانیا و اگر بد باشد شوم باشیا. پس چون بر کوه شد و پسر را مرده یافت، جُغد را نفرین کرد و از این کار اوست که مردمان عجم او را شوم دارند و بانگ او ناخجسته دارند و زجر از این قیاس کنند (۶۷).

۲،۳،۷،۱- کشتن دیوبشک را

گروهی از دیوان که از دست کیومرث هزیمت شده بودند، چون بشنک را تنها بر کوه در حال عبادت یافتند، تدبیر هلاک او کردند تا پدر او را دل بشکنند و با آنها کوشیدن نتواند. پس چون بشنک سر به سجده نهاد، یک پاره سنگ از کوه برکنندند و بر سر او زدند و بر جای هلاکش کردند و کس را از این ماجرا آگاهی نبود. کیومرث از آنجا که فرآیزدی داشت دلش را غم فرا گرفت پس برخاست تا به دیدار فرزند رود تا آرام یابد اما او را مرده یافت بر کوه دماوند. بسیار بگریست و دعا کرد تا خدای گشنده فرزند او را به او بنمایاند (۶۸).

۳،۳،۷،۲- ساختن ستودان از برای بشنک و آتش افروختن بر آن

کیومرث نمی دانست که با تن بشنک چه باید کرد. پس خدای عزوجل چاهی پدید آورد بر سر آن کوه تا او فرزند را به آن چاه فروهشت به جای گور. معان را در این باره گفتارهای مختلف است که کیومرث کوه را لگدی بزد و سوراخ کرد و آن پسر را آنجا فرود انداخت. پس چون بدانست که آن فرزند را دیوهلاک کرده، آتش آورد و بر سر آن چاه بی فروخت آن آتش به آن چاه فرو افتاد از آن روز تا امروز هر روز ده پانزده بار پزند و به هوا برشود و باز بدان چاه فرو شود و معان گویند آن آتش

* رک. به سیامک و شیهتش به بشنک.

کیومرث است که دیورا از بشنک دور همی دارد (۶۹).

۴۳۰۷۰۱- کین خواهی کیومرث ازدیوان

پس کیومرث برآن چاه که بشنک را برآن نهاده بود سه روز نبود و همی گریست و دعا همی کرد که خدا به او بنمایاند که فرزند او را چه کسی کشته است. چون دیگر شب بود به خواب دید که پیری آمد و به او گفت چند نالی که خدای تعالی ترا فرزندان بسیار داده است ترا بر قضای ما کار نیست. اما بدان گروهی از دیوان که به فلان جایگاه اند، او را کشته اند. کیومرث چون از خواب بیدار شد خدای را شکر بسیار کرد و چون از آن خواب با هیبت برخاست، به چنان حالی بود که جانوران نیز از دیدار او هراسیده می گریختند. آنگاه کیومرث فرزند کهنتر خود ماری را مهتر قوم کرد و خود برای کین خواهی به راه افتاد (۷۰).

۵۳۰۷۰۱- خروس سپید و مار

کیومرث وقت نماز پیشین از حد فرزندان خود به درآمد. یکی خروس سپید دید بر میان راه ایستاده و یکی ماکیان به دم وی و ماری پیش خروس و آهنگ او کرده و خروس بر مار حمله همی برد و به غلبه براو همی زد. هر بار که خروس مار را می زد بانگی خوش می کرد. پس آن دیدار و بانگ و خرب کیومرث را خوش آمد گفت این عجب مرغی است. بر جفت خویش مهربان که مار را از او دور همی دارد و طبع او به طبع مردم نزدیک است پس کیومرث مار را سنگی بزد و بگشت. و از طعامی که داشت پاره ای پیش وی انداخت آن مرغ سر بر زمین زدن گرفت و جفت را به خواندن گرفت و خود هیچ نخورد تا ماکیان نزد او آمد. پس کیومرث او را به فال نیک گرفت و گفت این فرخ مرغی است و داشتن او بر همه کس واجب است و خروس و ماکیان را به میان فرزندان خویش ببرد و گفت ایشان را نیکو دارید که طبع او با طبع آدمی نزدیک است و به فال نیک است و عجم خروس را و بانگ بوقت او را خجسته دارند خاصه خروس سپید را و گویند که خانه ای که اندر و خروس سپید، باشد دیوان اندر نیابند.

— (و چون کیومرث را کار به آخر رسید و نالان شد آن خروس نماز شام بانگ بکرد گفت این چه شاید بودن؟ چون بدیدند کیومرث مرده بود. پس از آن بانگ خروس بدان وقت به فال بد گیرند تا امروز و خداوندان زجر ایدون گویند که هر خروسی که در شام بانگ کند، چون خداوند خروس او را بکشد، آن بد از او در گذرد و اگر نکشد او را، بلایی افتد.) —
کیومرث پس به جنگ دیوان رفت و بعضی از آنها را بگشت و بعضی را اسیر کرد و به یاری سه تن از آنان بلخ را بساخت (۷۱).

۸۰۱- همسر کیومرث

در بیشتر روایت ها کیومرث همسری ندارد و فرزندان او بعد از مرگش از افتادن نطفه او بر زمین به صورت گیاهی از خاک می رویند. اما در بعضی دیگر اشاراتی به جفت او رفته است: در یک روایت جفت او حوا ذکر شده و چنین آمده که کیومرث و حوا هر دو از گیل آفریده شده بودند و جان و تن هر دو به یک وقت و یک اندازه کرده بودند تا میانشان موافقت باشد (۱). در روایتی دیگر کیومرث، شابه و زنش منشابه هر دو از گیاهان زمین یعنی ریاس ذکر شده اند (۲) که بر صورت مردم برآمدند.

پس خدا در ایشان روح عطا کرد قهر کردن اهریمن را (۳). در یک روایت آمده است که کیومرث سی زن گرفت و نسل وی از آنها بسیار شد (۴).

۹۰۱- برادر کیومرث

کیومرث را برادری بود توأمان که هردویکدیگر را سخت دوست می داشتند گاهی این به بر او آمدی و گاهی او به بر این (۱). در یک روایت جمشید را برادر کیومرث ذکر کرده اند (۲) و در روایت دیگر شیش برادر اوست و هردو از فرزندان آدم علیه السلام هستند (۳) در روایت دیگر قینان برادر اوست (۴).

۱۰۹۰۱- شهر بلخ

چون کیومرث ساختن شهر بلخ را بپایان برد، روزی برادر توأمان او بیدار او می رفت. کیومرث چون از دور او را بدید گفت این برادر من است و این سخن به سرایانی گفت و سرایانی به تازی آمیخته است پس گفت: بل اخ لی یعنی که برادر من است پس آن شهر را بلخ نام نهادند بر آن لفظ کیومرث که گفته بود. کیومرث به سبب دیدن برادر و شادایی که از دیدار او یافت گفت این شهر را طالعی افتاده است که مردمانی که اندر او بودند شادی دوست و تمام کار بودند پس تا به امروز همچنان است که او بگفت (۵). بعضی گویند که بلخ قدیمترین شهر جهان است و گروهی گویند که لهراسب بنا کردست، ولی درست نیست و کیومرث کرده است (۶).

۲۰۹۰۱- افسانه سنگ میان تهی

علما گفته اند که دیو و پری از اول آشکار بودند، آشکارا یکدیگر را می دیدند و دوستی و دشمنی و حرب و آشتی آنها ظاهر بوده است تا وقت پیغامبران علیهم السلام از پس طوفان، سپس پنهان شده اند. دیوان که بشنک را کشته بودند، در دره ای در شهر بلخ که آن را دره گر گویند و رودی از آن می گذرد، ساکن بودند. کیومرث و برادر توأمان او در کین خواهی فرزند در جستجوی دیوان به کنار آن رود رسیدند. پس کیومرث با گروهی فرزندان بربیک سوی رود رفت و برادرش با گروهی دیگر از جانب دیگر به حرب دیوان و پریان شد. کیومرث و یارانش دست به حرب کردن بردند. پس جتیان آتش بر برادر کیومرث همی انداختند. کیومرث آواز داد که ای برادر خویش را در آب انداز. برادر کیومرث خود را در آب انداخت تا برست از سوختن. پس یکی از دیوان سنگی از کوه بگردانید میان آب این سنگ میان تهی بود بدین قصد تا برادر کیومرث در میان آن گریزد و چون بیرون آمدن نتواند، در آب بماند و بمیرد. عامه بلخ در باره این سنگ قصه های گوناگون دارند یکی آنکه آن سنگ زنی بوده است شاه-روسپی و هرشب مردی آورده و بامداد او را می کشته است، پس مردی بر احوالات او آگاه شده و او را رسوا کرده و به دعای او خدای تعالی آن زن را سنگ گردانیده و بدان آب افکنده است. اکنون آب به دهان وی اندر همی شود و به فرج وی بیرون همی آید و چون آن آب کمتر گردد آن سنگ پدید آید. اندرین سنگ قصه های دیگر نیز گفته اند.

باز گردیم به داستان کیومرث و برادر او. کیومرث بر دیوان غلبه کرد بسیاری بگشت و بسیاری اسیر کرد. کیومرث دیوان را به نام خدای تعالی بیست و آنها را فرمانبردار خویش گردانید و از آنها برای خود و فرزندان و برادر خود مرکب ساخت. چون کیومرث به پیروزی به بلخ بازگشت، از حکایت

عمر او را در بعضی از روایت‌ها هزار سال نوشته‌اند (۱). بعضی از دانشوران پارس گفته‌اند از آن گروه که مدت عمرشان به تورات نیامده کس را ندانیم که عمرش از ضحاک و از کیومرث درازتر باشد، عمر او هزار سال بوده است (۲). بعضی دیگر گفته‌اند عمر او از هزار سال کمتر بوده است (۳). برخی عمر او هفتصد سال نوشته‌اند (۴). در یک روایت کیومرث در صدوده سالگی به شاهی می‌رسد و سی سال پس از آن نیز زندگی می‌کند. بنا به این روایت عمر او صد و چهل سال است (۵). در روایت‌های دیگر این رقم چهل (۶) و سی (۷) هم آمده است.

در بیشتر روایت‌ها سالهای پادشاهی کیومرث سی سال آمده است (۸). در بعضی روایت‌ها این سی سال حکومت بر زمین و آب و نبات و گاو از اول هزاره میزان به بعد بوده است (۹). برخی سالهای پادشاهی کیومرث را چهل سال نوشته‌اند (۱۰) و بعضی بر این نکته تأکید کرده‌اند که پادشاهی جهان بآیین چهل سال کرده است (۱۱). در یک روایت سالهای پادشاهی او هفتصد سال ذکر شده است (۱۲). مدت پادشاهی او با حروف ابجد (م) یعنی ۴۰ سال است و از ابتدای تاریخ ۴۰ است (۱۳) در همان کتاب بنا به روایت نسخه مؤبد مدت سلطنت او (ل) یعنی ۳۰ سال آمده است (۱۴).

به سبب سرآغازین بودن کیومرث، نوآوریهای بسیاری به او نسبت داده شده است: رسم پشم رشتن و موی رشتن او آورد تا از آن جامه‌ها کردند و از ادریس جامه دوختن آموختند (۱). او نخستین کسی بود که پرورش و پوشیدنی نو و خورش‌های نوبه گیتی آورد (۲). او اولین کسی بود که بفرمود مردم در هنگام غذا خوردن آرام گیرند تا هریک از اعضا سهم خویش از خوردنی‌ها برگردد (۳). او نخستین کسی بود که تمدن به ایرانیان آموخت (۴). به روایتی قدیمتر شهری از شهرهای جهان بلخ است و آن را کیومرث کرده است. بنا به این روایت، کیومرث به سه پری که اسیر کرده بود، بفرمود تا شهر را اندازه کنند و آن پرده‌ها و حصارها بنیاد نهاد و بلاد خویش مضمون کرد (۶). سلاح او نیرومندتر برای ساختن شهر نزد پدر آمدند و به طالع سعد و روز خجسته آن را برآوردند (۵). او اسب بگرفت و سلاح فراهم آورد و شهرها و حصارها بنیاد نهاد و بلاد خویش مضمون کرد (۶). سلاح او یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی نام بزرگ خدا (اسم اعظم) بر آن نبشته و هر کجا دیو پری دیدی، به سنگ و بدان نام برترین خدای آنها را هزیمت کردی (۷). کیومرث اولین کسی بود از مردم زمین که تاج بر سر نهاد (۸). کیومرث و گروهش پلنگینه پوشیدند زیرا که در آن زمان جوشن نبود. رسم پلنگینه پوشی و آیین جنگ او آورد (۹). او برهنه بود پس پوست ددان از شیر و پلنگ پبیراست و پیوشید (۱۰). آیین به گور سپردن با او آغاز می‌شود و رسم آتش افروختن بر سر گور، برای نگاه داشتن کالبد مرده از بدی کردن دیوان نیز (۱۱). گویند او اول کسی بود که به فارسی سخن

گفت (۱۲). گویند خطبه‌ای از او به تازی یافته شده اما ندانند که او خود به تازی گفته یا به پارسی یا به سریانی (۱۳). او گزارنده نام بر اشیاء است* . گرد جهان می‌گردد و هر چه را می‌بیند و می‌شناسد، بر آن نام می‌نهد (۱۴). او آورنده آیین تخت و کلاه است (۱۵). او نخستین کسی است که آبها را جدول بندی می‌کند و مردم را به کار کشاورزی تشویق می‌نماید. آرد کردن می‌آموزد و ایشان را از سودهای طعام و شراب کیومرث آگاه می‌سازد (۱۶). کیومرث نخستین کسی است که به دست خود خط نوشته است و این کار را به مردمان آموخته است چنانکه مسلمانان معتقدند که ادریس نخستین کسی است که با قلم خط نوشته است (۱۷).

۱۲۰۱- دین کیومرث

در روایتی آمده است که زردشت از اورمزد پرسید چرا این دین را به کیومرث نمودی به وهم و به جانب من القا کردی به قول؟ اورمزد پاسخ داد زیرا ترا حاجت بود که این دین را تعلیم کنی و کیومرث کس نمی‌یافت که قبول کند. از این جهت از سخن خاموش بود (۱).

در یک روایت دینی بنام کیومرثیه به کیومرث نسبت داده شده است (۲).

در روایتی دیگر تلویحاً اشاره به دینی معین در زمان کیومرث شده است: وقتی اسفندیار از رستم خواست که یا دین زرتشتی بپذیرد و یا با او حرب کند و یا به بند او درآید، رستم گفت دین زردشتی نپذیرم که از روزگار کیومرث تا بدین غایت این دین دارم (۳).

در روایتی مستند به آراء مجوسان آمده است که: ایشان مقررند به پیامبری جمشید و پیامبری کیومرث و پیامبری افریدون و پیامبری زرتشت و کتاب او به نام ابسطا (۴).

۱۳۰۱- جگونگی مرگ کیومرث

در بیشتر روایت‌ها تنها به مرگ کیومرث این اندازه اشاره رفته است که چون بمرد، هوشنگ به پادشاهی رسید فقط در چند روایت شرحی در این مورد آمده است:

در شاهنامه پس از آنکه کیومرث کین سیامک از دیوان می‌ستاند، عمرش به پایان می‌رسد (۱). در روایت بلعمی آمده است که کیومرث سی سال تنها بزیست بی‌کس، پس بمرد (۲).

در روایت مروج الذهب چنین آمده است که کیومرث چون اهریمن را شکست داد، بر او سوار شد و گرد عالم بگشت*. اهریمن حمله‌ای به کار برد و او را به زمین زد. اهریمن خواست کیومرث را بخورد پس از او پرسید از کجای تو آغاز کنم؟ کیومرث گفت از پای من شروع کن و می‌دانست او هر چه بگوید، دیو برخلاف آن می‌کند. پس اهریمن از سر کیومرث شروع به خوردن کرد تا به جایگاه منی او برسد دو قطره از منی او به زمین ریخت و ریاس از آن روید (۳). در روایت دیگر از همان کتاب، کیومرث چون پسر اهریمن، خروزه را که قصد کشتنش را داشت، بکشت، اهریمن به قصد خونخواهی، عواقب گیتی و قیامت را به کیومرث نشان داد. کیومرث از آگاهی به آن به مرگ مشتاق شد و خدا کیومرث را بکشت (۴). در روایت دیگر چنین آمده است که چون کیومرث را عمر به سر آمد، نالان شد. آن خروس سپید که در خانه داشت، در نماز شام بانگ کرد. چون نگاه

* نک. به قرآن سوره ۲، آیه ۳۰ «آموختن خداوند اسماء را به آدم».

۵- نک. به تهمورث و سوارشدنش بر دیو.

کردند، کیومرث مرده بود. از آن پس بانگ بی هنگام خروس را به فال بد بگیرند(۵). در روایت مجمل مرگ کیومرث بر کوه هندوان واقع شده است(۶).

۱۴۱- فاصله بین کیومرث و دیگران

نکته قابل توجه در این بحث، اشاره به سالهای بی شاهی است از بعد از کیومرث تا رسیدن هوشنگ به پادشاهی. در روایت مقدمه شاهنامه ابومنصوری، از پس مرگ کیومرث، صد و هفتاد سال پادشاهی نبود و جهانیان یله بودند تا هوشنگ پیشداد پیامد(۱). در روایت بلعمی، سالهای بی شاهی بعد از کیومرث صد و هفتاد سال ذکر شده(۲) و در هر دو روایت بالا مذکور است که در این سالها مردم چون گوسفندی بودند بی شبان. نخستین پادشاهی که اندر زمین بود، از پیشدادیان بود و لکن چهار بار پادشاهی از دست ایشان شد و کسی مدتشان نداشت(۳). در روایت دیگر آمده است که پس از کیومرث زمین سیصد سال بی پادشاه ماند تا آنگاه که طهمورث به پادشاهی رسید(۴). در روایت دیگر از کیومرث پسری و دختری ماند، مشی و مشیانه و چون ایشان یُمردند، جهان نود و چهار سال بی پادشاه بود تا او شهنج پیشداد قرار گرفت و از گاه کیومرث تا این وقت دویست و نود و چهار سال و هشت ماه گذشته بود(۵). به روایت طبری از مرگ کیومرث تا تولد اوشهنگ و شاهی وی دویست و بیست و سه سال بود و از گاه کیومرث تا وقت هوشنگ دویست و نود و چهار سال و هشت ماه بود(۶).

اکنون به ذکر روایت هایی می پردازیم که فاصله کیومرث را با دیگر مبدء تاریخ ها معین می کند: از زمان کیومرث تا سال پادشاهی یزدگرد چهار هزار و صد و هشتاد و دو سال و ده ماه و نوزده روز است(۷). از زمان کیومرث تا به وقت انتقال شاهی به فرزندان اسحاق هزار و هفتصد و بیست و دو سال است(۸). از آغاز پادشاهی کیومرث تا زمان اسکندر سه هزار و سیصد و پنجاه و چهار سال است(۹). از آغاز پادشاهی کیومرث تا وقت هجرت حضرت محمد سه هزار و صد و سی و هفت سال است(۱۰).

چون کیومرث پادشاه شد از سال هبوط آدم یک هزار و بیست و چهار سال گذشته بود و چون یک هزار و صد و شصت و دو سال بگذشت، ملک عجم و عرب و شام و مغرب منظم گشت و پیش از طوفان نوح از کلدانیان یازده پادشاه به تخت نشست(۱۱).

* * *

۱۰۱

- ۱- پیامبران ۹، ۱۰، ۶۲، آثار ۱۴۱، ۱۴۲. ۲- بلعمی (۱) ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۴. ۳- بلعمی (۱) ۱۱۴، مجمل ۲۲.
- ۴- پیامبران ۶۲. ۵- نصیحه ۸۵، ۸۷. ۶- نصیحه ۸۹. ۷- مجمل ۲۲. ۸- بلعمی (۱) ۱۱۳. ۹- پیامبران ۶۲. ۱۰- آثار ۱۴۱. ۱۱- طبری (۱) ۹. ۱۲- طبری (۱) ۹۳، آثار ۳۹. ۱۳- طبقات (۱) ۱۳۲.
- ۱۴- بلعمی (۱) ۱۱۳، مجمل ۲۱، پیامبران ۱۰، ۶۲، آثار ۳۸، ۱۴۱، فارسنامه ۱۵، الفهرست ۲۰، طبقات (۱) ۱۳۳. ۱۶- بلعمی (۱) ۱۱۳. ۱۷- بلعمی (۱) ۱۱۳، مجمل ۲۱، پیامبران ۶۲، آثار ۱۴۱، الفهرست ۲۰.
- ۱۸- فارسنامه ۱۴. ۱۹- آثار ۱۴۱. ۲۰- آثار ۱۴۲. ۲۱- بلعمی (۱) ۱۲. ۲۲- آثار ۱۴۶.

۲،۱

- ۱- بلعمی (۱) ۱۲. ۲- مجمل ۲۳. آثار ۱۴۲، پیامبران ۸، ۹، ۱۰، ۶۲، آثار ۱۴۱، الملل ۱۸۱، ۱۸۸، الفهرست ۲۰. ۲- مجمل ۲۲. ۴- پیامبران ۶۱، مجمل ۲۲. ۵- آثار ۲۵. ۶- بلعمی (۱) ۳. ۷- الملل ۱۸۸. ۸- مروج ۲۱۷، بلعمی (۱) ۱۱۳. ۹- بلعمی (۱) ۱۱۳. ۱۰- بلعمی (۱) ۱۱۳. ۱۱- آثار ۱۴۱.

۳،۱

- ۱- مجمل ۲۱، مروج ۲۱۵، ۲۱۷، پیامبران ۸، ۹، ۱۰، ۶۲، آثار ۱۴۱، الملل ۱۸۱، ۱۸۸، الفهرست ۲۰. ۲- مجمل ۲۳، پیامبران ۶۲. ۳- مجمل ۲۲، پیامبران ۶۱. ۴- آثار ۳۸. ۵- الملل ۱۸۱. ۷- بلعمی (۱) ۸. ۳- آفرینش (۳) ۱۱۹، ۹- آفرینش (۳) ۱۲۰، ۱۰- آفرینش (۳) ۱۱. ۱۱- بلعمی (۱) ۳، ۵، ۱۱۳، ۱۲۷، مجمل ۲۲، طبری (۱) ۹، ۹۳، ۹۹، فارسنامه ۱۴، سیستان ۲، الفهرست ۲۰، مقدمه ۱۴۳. ۱۲- بلعمی (۱) ۱۳. ۱۱۳- مروج ۲۱۷، طبقات (۱) ۱۳۱، ۱۳۳، آفرینش (۳) ۱۹۹. ۱۴- بلعمی (۱) ۱۱۳. ۱۵- بلعمی (۱) ۱۱۴. ۱۶- نصیحة ۸۴. ۱۷- طبری (۱) ۹۳. ۱۸- بلعمی (۱) ۱۱۳. ۱۹- مجمل ۲۳. ۲۰- طبقات (۱) ۱۳۳. ۲۱- آثار ۳۹، مروج ۲۱۵. ۲۲- مروج ۲۱۵. ۲۳- طبری (۱) ۹، ۱۴۲. ۲۴- طبری (۱) ۹۳. ۲۵- آثار ۳۹. ۲۶- طبری (۱) ۹.

۴،۱

- ۱- بلعمی (۱) ۱۱۳، شاهنامه (۱) ۲۸، مروج ۲۱۵، الملل ۱۸۳، فارسنامه ۱۴، آثار ۳۸، نصیحة ۸۹. ۲- بلعمی (۱) ۵. ۳- پیامبران ۶۲. ۴- مجمل ۲۳. ۵- آثار ۵۵۶. ۶- شاهنامه (۱) ۲۹. ۷- شاهنامه (۱) ۳۱. ۸- طبقات (۱) ۱۳۲. ۹- مجمل ۲۳. ۱۰- بلعمی (۱) ۱۲۳. ۱۱- نصیحة ۸۴. ۱۲- آفرینش (۳) ۱۱۹.

۵،۱

- ۱- بلعمی (۱) ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۷، شاهنامه (۱) ۲۹، آثار ۱۴۲. ۲- بلعمی (۱) ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸، آثار ۱۴۲. ۳- بلعمی (۱) ۱۱۷. ۴- بلعمی (۱) ۱۱۴. ۵- بلعمی (۱) ۱۱۴، شاهنامه (۱) ۲۸. ۶- بلعمی (۱) ۱۱۵. ۷- بلعمی (۱) ۱۱۷. ۸- بلعمی (۱) ۱۲۷، ۱۲۰، ۱۲۷، طبقات (۱) ۱۳۳. ۹- بلعمی (۱) ۱۲۷. ۱۰- طبقات (۱) ۱۳۳، آفرینش (۳) ۱۱۹. ۱۱- طبقات (۱) ۱۳۳. ۱۲- طبری (۱) ۹۳، آثار ۳۹.

۶،۱

- ۱- شاهنامه (۱) ۲۸، بلعمی ۱۲۸. ۲- بلعمی (۱) ۱۱۴. ۳- آثار ۳۹. ۴- طبری (۱) ۹۳. ۵- طبقات (۱) ۱۳۲. ۶- الملل ۱۸۴، مروج ۲۱۵. ۷- طبری (۱) ۱۳۴.

۷،۱

- ۱- بلعمی (۱) ۱۱۳، ۱۲۷، مجمل ۲۱، پیامبران ۱۹. ۲- آثار ۱۴۱، طبقات (۱) ۱۳۳، آثار ۱۵۵. ۳- الملل ۱۸. ۴- مجمل ۲۲. ۵- پیامبران ۶۲. ۶- مروج ۲۱۷. ۷- بلعمی (۱) ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، طبری (۱) ۹۳. ۸- آثار ۱۴۱. ۹- آثار ۱۴۱. ۱۰- پیامبران ۱۹، ۶۲، مجمل ۲۱، ۲۲. ۱۱- بلعمی (۱) ۱۱۳، ۱۲۷. ۱۲- بلعمی (۱)

۱۲. ۱۳- الملل ۱۸۱، آثار ۱۵۵، ۱۴- طبری (۱) ۹۹- ۱۵- مروج ۲۱۷، ۱۶- بلعمی (۱) ۱۲۳، ۱۷- بلعمی (۱) ۱۲۱، ۱۸- طبری (۱) ۹۳- ۱۹- آثار ۱۴۱، ۲۰- آثار ۱۴۱، ۲۱- بلعمی (۱) ۱۲۴، ۲۲- آثار ۱۵۵، ۲۳- پیامبران ۶۲، آثار ۱۴۱، ۱۴۲، الملل ۱۸۱، ۲۴- بلعمی (۱) ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، پیامبران ۱۹، مجمل ۲۱، طبری (۱) ۹۳، ۲۵- الملل ۱۱۸.
- ۲۶- پیامبران ۶۲، الملل ۱۸۱، آثار ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۷- مجمل ۲۲، پیامبران ۶۲، ۲۸- آثار ۱۴۲، ۲۹- بلعمی (۱) ۱۲، ۳۰- بلعمی (۱) ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۳۱- بلعمی (۱) ۱۱۷، ۳۲- بلعمی (۱) ۱۲۱، ۳۳- طبری (۱) ۹۳، ۳۴- بلعمی (۱) ۱۲۱، ۳۵- طبقات (۱) ۱۳۳، ۳۶- بلعمی (۱) ۱۲۵، ۳۷- آثار ۱۵۵، ۳۸- پیامبران ۶۲، آثار ۱۴۲، ۳۹- مجمل ۲۲، ۴۱- پیامبران ۱۹، ۴۲- بلعمی (۱) ۱۲۶، ۴۳- طبری (۱) ۹۹، ۴۴- بلعمی (۱) ۱۲۴، ۴۵- طبقات (۱) ۱۳۳، ۴۶- بلعمی (۱) ۱۲۶، ۴۷- بلعمی (۱) ۱۲۵، ۴۸- شاهنامه (۱) ۲۹، ۴۹- بلعمی (۱) ۱۲۴، ۵۰- طبری (۱) ۹۹، ۵۱- مروج ۲۱۷، ۵۲- طبری (۱) ۱۰۰، ۵۳- بلعمی (۱) ۱۲۴، شاهنامه (۱) ۲۹، ۵۴- شاهنامه (۱) ۲۹، ۵۵- بلعمی (۱) ۱۲۴، ۵۶- شاهنامه (۱) ۲۹، ۵۷- طبری (۱) ۹۹، ۵۸- بلعمی (۱) ۱۲۵، ۵۹- طبری (۱) ۹۹، ۶۰- شاهنامه (۱) ۲۹، ۶۱- بلعمی (۱) ۱۲۴، ۶۲- شاهنامه (۱) ۲۹، ۶۳- بلعمی (۱) ۱۲۵، ۶۴- شاهنامه (۱) ۳۰، ۶۵- شاهنامه (۱) ۳۱، ۶۶- بلعمی (۱) ۱۱۴، ۶۷- بلعمی (۱) ۱۱۵، ۶۸- بلعمی (۱) ۱۱۵، ۶۹- بلعمی (۱) ۱۱۶، ۷۰- بلعمی (۱) ۱۱۶، ۷۱- بلعمی (۱) ۱۱۸.

۸،۱

- ۱- بلعمی (۱) ۱۱۳، ۲- مروج ۲۱۵، بلعمی (۱) ۱۱۳، ۳- بلعمی (۱) ۱۱۳، ۴- طبری (۱) ۹۳.

۹،۱

- ۱- بلعمی (۱) ۱۱۹، ۲- پیامبران ۲۱۸، ۳- نصیحة ۸۴، ۴- بلعمی (۱) ۱۱۷، ۵- بلعمی (۱) ۱۲۱، ۶- بلعمی (۱) ۱۲۰، ۷- بلعمی (۱) ۱۲۱.

۱۰،۱

- ۱- فارسنامه ۱۴۱، تاریخ سیستان ۲، مروج ۲۱۷، طبری (۱) ۱۴۲، ۲- طبری (۱) ۱۴۲، ۳- مروج ۲۱۷، ۴- بلعمی (۱) ۱۲۳، ۵- بلعمی (۱) ۱۲۳، ۶- پیامبران ۱۰، ۷- بلعمی (۱) ۱۳۳، ۸- پیامبران ۱۰، ۹- شاهنامه (۱) ۲۹، مجمل ۲۳، طبقات (۱) ۱۳۳، نصیحة ۸۹، ۹- مجمل ۲۳، پیامبران ۶۲، ۱۰- مروج ۲۱۷، آفرینش (۳) ۱۲۰، ۱۱- فارسنامه ۱۴۱، ۱۲- مجمل ۲۳، ۲۳- آثار ۱۵۰، ۱۴- آثار ۱۵۱.

۱۱،۱

- ۱- بلعمی (۱) ۱۲۸، ۲- شاهنامه (۱) ۲۹، ۳- مروج ۲۱۶، ۴- آثار ۲۴، ۵- بلعمی (۱) ۱۱۹، ۶- طبری (۱) ۹۳، ۷- بلعمی (۱) ۱۱۴، ۸- مروج ۲۱۶، ۹- شاهنامه (۱) ۲۹، ۱۰- طبقات (۱) ۱۳۳، ۱۱- بلعمی (۱) ۲۱۵، ۱۲- الفهرست ۲۰، ۱۳- بلعمی (۱) ۱۲۳، ۱۴- طبقات (۱) ۱۳۳، ۱۵- شاهنامه (۱) ۲۸، ۱۶- شاهنامه (۳) ۱۲۰، ۱۷- آفرینش (۳) ۱۱.

۱- الملل ۱۸۹، ۲- الملل ۱۸۱، ۳- زین الاخبار ۱۴، ۴- آفرینش (۳) ۵.

۱- شاهنامه (۱) ۳۲، ۲- بلعمی ۳، ۳- آثار ۱۴۱، ۴- آثار ۱۴۲، ۵- بلعمی (۱) ۱۱۸، ۶- مجمل ۴۶۱.

۱- پیامبران ۸، مقدمه ۱۴۲، ۲- بلعمی (۱) ۱۱، ۳- بلعمی (۱) ۱۱، مقدمه ۱۴۳، ۴- آفرینش ۱۲۰، ۵- مجمل ۲۱، ۶- طبری (۱) ۱۱۲، ۷- پیامبران ۹، ۸- مروج ۲۳۴، ۹- آثار ۲۴، ۱۰- طبری (۱) ۹، ۱۱- طبقات (۱) ۱۳۲.

منابع

- ۱- آثار، ترجمه آثار الباقیه، تألیف ابوریحان بیرونی (۳۶۰ - ۴۴۰ ه. ق) ترجمه اکبر دانا سرشت از انتشارات ابن سینا.
- ۲- آفرینش، آفرینش و تاریخ، ترجمه کتاب البدء و التاریخ، تألیف مطهر بن طاهر مقدسی، سال تألیف ۳۵۰ ه. ق، چاپ بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳- الفهرست، الفهرست، تألیف محمد بن اسحاق الندیم، سال تألیف ۳۷۷ ه. ق، ترجمه م. رضا تجدد، چاپ دوم، چاپخانه بانک بازرگانی ایران.
- ۴- الملل، الملل و النحل، تألیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تولد بین سالهای ۴۶۷ تا ۴۷۹ ه. ق، به تصحیح دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی.
- ۵- بلعمی، تاریخ بلعمی، تألیف ابوعلی محمد بلعمی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، تألیف محمد بن جریر طبری، سال تألیف ۳۵۵ ه. ق، به تصحیح ملک الشعرای بهار و اهتمام محمد پروین گزابدی.
- ۶- پیامبران، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء قرن چهارم ه. ق. از حمزه بن حسن اصفهانی) ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۷- زین الاخبار، زین الاخبار، تألیف ابوسعید گردیزی، سال تألیف بین سالهای ۴۴۲ تا ۴۴۳ ه. ق، به مقابله و تصحیح عبدالحی حبیبی، از انتشارات بنیاد فرهنگ.
- ۸- سیستان، تاریخ سیستان، مؤلف نامعلوم، سال تألیف بین سالهای ۴۴۵ تا ۷۲۵ ه. ق، به تصحیح ملک الشعرای بهار، چاپ دوم.
- ۹- شاهنامه، شاهنامه فردوسی، چاپ شوری.
- ۱۰- طبری، تاریخ طبری، تألیف محمد بن جریر طبری (۳۱۰ ه. ق)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۱- طبقات، طبقات ناصری تألیف قاضی منهج سراج جوزجانی، سال تألیف ۶۵۸ ه. ق، به تصحیح عبدالحی حبیبی، چاپ افغانستان.
- ۱۲- فارستامه، فارستامه ابن بلخی، سال تألیف بین سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ ه. ق، به کوشش علی نقی بهروزی.

- ۱۳- مجمل، مجمل التواریخ و القصص، تألیف یکی از دبیران سلاجقه، سال تألیف ۵۲۰ هـ. ق.، به تصحیح ملک الشعراء بهار، سال ۱۳۱۸.
- ۱۴- مروج، مروج الذهب و معادن الجواهر، تألیف حمزة بن حسن اصفهانی (۳۷۰ - ۳۵۰ هـ. ق.)، ترجمه دکتر جعفر شعار.
- ۱۵- مقدمه، مقدمه شاهنامه ابومنصوری، برداشته از هزاره فردوسی.
- ۱۶- نصیحة، نصیحة الملوك، تألیف امام محمد غزالی طوسی بین سالهای ۴۵۰ تا ۵۰۵ هـ. ق.، به تصحیح جلال الدین همائی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

→

ل. کاستیل

دوست سختگیر

می دانستی که چرند نوشته ای و به همین جهت هم امضا نکرده ای و دو حرف به جای آن گذاشته ای، مانند آنچه روی گالشها می گذارند تا اشتباه نشوند.

اوبه صدای بلند فحشم می داد و همه مردم حاضر در صحنه هم می شنیدند. آدمهای کنجکاوبه دورم جمع شده بودند. از خجالت حاضر بودم زمین دهان باز کند و من در آن فروروم. می کوشیدم با اشاره چشمها به مایاکوفسکی بفهمانم که خوب نیست در حضور این همه آدم آن هم این طور با صدای بلند دشنام دهد. اقا او که مرا به جمعیت نشان می داد با صدای بم قوی گفت:

— خجالت می کشد! اقا چرا از نوشتن چنین مقاله مزخرفی خجالت نکشیدی؟ اینجا ده دوازده نفر به حرفهایت گوش می دهند، در صورتی که مجله ده هزار تیراژ دارد. آن موقع باید خجالت می کشیدی.

سپس اضافه کرد:

— خوب، دیگر رس است. برویم باهم ناهار بخوریم. بقیه فحشهایم را در راه خواهم داد.

یک وقتی بنا به خواهش سردبیر یک مجله با عجله مقاله ای نوشتم. مقاله چیز بدی از آب درآمد. با وجود این، من آن مقاله را به تصور این که احتمالاً کسی جز سردبیر آن را نمی خواند، به مجله دادم. مقاله را با دو حرف «ل. ک.» (حروف اول نام و نام خانوادگی خودم امضا) کردم.

اقا چند روز پس از انتشار مجله که از میدان تا گان می گذشتم، ناگهان مایاکوفسکی را در طرف مقابل دیدم. چنان قیافه ای به خود گرفته بود که کوشیدم در گوشه ای پنهان شوم. اقا دیگر دیر شده بود، او مرا دیده بود.

اومی غرید:

— بایستید!

به صدای اونه تنها من، بلکه رهگذران، انومیها، ترامواها نیز ایستادند. راننده تراموا سرش را بیرون آورده بود تا ببیند چه خبر شده است.

مایاکوفسکی با فریاد به همه خبر می داد:

— خدای من! چه مهملا تی نوشته ای! خودت هم

ترجمه هوشنگ دریایی